حماسه عاشورا

۱. مرگ معاویه و نامه یزید به حاکم مدینه

معاویه در آن بیماری که مرگش منجر شد، به پسرش یزید گفت: من همه چیز را برایت آماده و دشمنانت را برایت رام کردم. از هیچ کس برای تو نمی ترسم مگر چهار نفر؛ حسین بن علی، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر.
عبدالله بن عمر اگر تنها شود با تو بیعت می کند. پسر ابوبکرمردی است که هر کاری اطرافیانش انجام دهند، همان را انجام می دهد. اما حسین بن علی ، اهل عراق او را رها نمی کند تا وادار به قیامش کنند. اگر بر او چیره شدی، از او بگذر.
اما عبدالله بن زبیر که مانند روباه حیله می کند تا در فرصتی به تو حمله کند. اگر بر او چیره شدی، او را قطعه قطعه کن.
معاویه در نیمه رجب سال شصت هجری، بعد از نوزده سال حکومت، در ۷۸ سالگی در شهر دمشق از دنیا رفت و یزید به حکومت رسید.یزید طی نامه ای به ولید بن عتبه بن ابی سفیان حاکم مدینه دستور داد تا امام حسین(ع) بیعت بگیر.
«وقتی که نامه ام به تو رسید، حسین بن علی را احضار کن و از وی برای من بیعت بگیر. اگر امتناع کرد، گردنش را بزن و سرش را نزد من بفرست.والسلام»

۲. امام حسین(ع) در دارالاماره مدینه

وقتی نامه یزید به دست ولید بن عتبه رسید و او آن را خواند، گفت: انا لله و انا الیه راجعون.. من را با حسین فرزند فاطمه چه کار؟ سپس کسی را نزد مروان بن حکم فرستاد تا با او مشورت کند.
مروان بعد از خواندن نامه به ولید گفت: تا قبل از اطلاع حسین بن علی از مرگ معاویه برای یزید بیعت بگیر. اگر پذیرفت، از او قبول کند و اگر ابا کرد، گردنش را بزن. هر چند می دانم حسین بن علی هرگز خواسته تو را مبنی بر بیعت با یزید نمی پذیرد.فرستاده ولید نزد امام حسین(ع) رفت و ایشان را به دارالاماره فرا خواند. آن حضرت از احضار ولید احساس امنیت نکرد. بنابراین با سی نفر از جوانان بنی هاشم به دارالاماره رفت و به آنان فرمود: احتمال می دهم من را به امری وادار کنم که نتوانم اجابت کنم. اگر شنیدید که صدایم را بلند کردم ، داخل شوید تا مانع خواسته او نسبت به من شوید.
امام حسین (ع) وارد دارالاماره شد. ولید نامه یزید را برای ایشان خواند و او را به بیعت با یزید فرا خواند.
امام خطاب به ولید فرمود: ای امیر، ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و جایگاه آمد و شد ملائکه و محل نزول رحمت هستیم خدا با ما شروع کرده و با ما ختم نموده است. یزید مردی فاسق، شراب خوار، آدم کش است که آشکارا گناه می کند و کسی مثل من با شخصی چون او بیعت نمی کند؛ ولی بگذارید امشب را صبح کنیم و بنگریم که کدام یک از ما برای خلافت و بیعت سزاوارتر است.
سپس از آنجا خارج شد و همراه اصحابش حرکت کرد تا به منزل رسید.

۳. گفتگوی امام حسین با مروان بن حکم

امام حسین(ع) فردای آن روز از منزل بیرون آمد که با مروان برخورد کرد. مروان گفت: ای ابا عبدالله ! من خیر خواه تو هستم و به تو می گویم با امیر المومنین یزید بیت کنی که این کار به صلاح دین و دنیای توست.

امام فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. هنگامی که مردم به حاکمی مثل یزید مبتلا شوند، باید فاتحه اسلام را خواند.

وای بر تو! می گویی با یزید بیعت کنم؛ در حالی که او مردی فاسق است.سخن بسیار بیجایی گفتی؛ ای صاحب لغزش های بزرگ!

ولی من را تو را ملامت نمی کنم؛ زیرا رسول خدا(ص) تو را لعنت کرد ، زمانی که در صلب پدرت حکم بن ابی العاص بودی، و از کسی که رسول خدا (ص) او را لعنت کرده، سخنی جز این بر نمی آید که به بیعت با یزید فرا بخواند.

من از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است. وقتی که معاویه را بر فراز منبر من دیدید، شکمش را بشکافید. ولی به خدا سوگند، مردم مدینه هنگامی که معاویه را بر منبر جدم دیدند، دستور پیامبر(ص) را اجرا نکردند و خدای متعالی آنان را به یزید مبتلا کرد.

٤. ملاقات با محمد بن حنفیه

امام حسین(ع) آماده ترک مدینه به سمت مکه است. محمد بن حنفیه از تصمیم آن حضرت برای خروج از مدینه آگاه شد و نزد آن حضرت رفت. امام وصیت معروفش نوشت و به او دادو. متن وصیت نامه این است.

بسم الله الرحمن الرحیم. این وصیت حسین بن علی است به برادرش محمد معروف به ابن حنفیه. حسین به علی گواهی به یگانگی خدا می دهد و شهادت می دهد محمد بنده و فرستاده اوست و شهادت می دهد بهشت و دوزخ حق است و روز جزا بدون شک به وقوع خواهد پیوست.

من از روی خوش گذرانی و از روی خودخواهی و برای فساد و ستمگری خروج نکردم؛ بلکه هدف من، اصلاح فسادهایی است که در امت جدم به وجود آمده است. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کرده ، به سنت جدم و راه و روش پدرم علی بن ابی طالب عمل کنم.

پس هر کس این حقیقت را از من بپذیرد ، راه خدا را پذیرفته است و هرکس رد کند ،من با صبر و استقامت راه خود را در پیش خواهم گرفت تا خدا میان من و این مردم به حق داوری کند.

امام حسین(ع) یکشنبه ۲۸ رجب سال ٦٠، شب هنگام به همراه جمعی از بنی هاشم که تعدادشان ۲۱ نفر می رسید ، از شهر مدینه خارج شد و به سوی مکه حرکت کرد.

۵. ملاقات با عبداللّه بن مطیع

امام حسین(ع) در راه مدینه به مکه با عبدالله بن مطیع ملاقات کرد. او که در ملک خود مشغول کندن چاه بود. عبدالله با مشاهده امام حسین(ع) از ایشان پرسید قصد کجا را دارید؟ امام فرمود: در حال حاضر به مکه می روم.

عبدالله گفت: خداوند برایت خیر قرار دهد. اما پس از ورود به مکه وقتی خواستی که از آنجا به شهر دیگری بروی، به کوفه نزدیک نشو. زیرا کوفه شهری شوم و محنت زاست.

در کوفه پدرت کشته و برادر تنها رها شد، و ضربه مهلکی بر او وارد شد. از مکه جدا نشو. زیرا شما سرور و آقای عرب هستی و به خدا قسم اگر کشته شوید. خاندان شما نیز هلاک می شوند.

هنگامی که امام به مکه رسید این آیه را تلاوت نمود: و چون (موسی پس از خروج از مصر) رو به سوی مدین نهاد، گفت : باشد که پرودگارم مرا به راه راست راهنمایی کند.(قصص،۲۸)

۶. ورود امام حسین به مکه

امام حسین(ع) در روز سوم شعبان سال شصت هجری وارد مکه شد. و به دعوت عبدالله بن عباس در خانه او که به دار العباس معروف بود ساکن شد.

مدت اقامت حضرت در مکه چهار ماه به طول انجامدید. که بیشترین عمر نهضت آن حضرت است.

انتخاب شهر مکه توسط امام حسین (ع) انتخاب سنجیده ای بود؛ زیرا مکه حرم امن بود و احتمال تعرض از ناحیه دشمنان بسیار ضعیف بود. از طرف دیگر ورود امام به مکه، در آستانه حج بود و از این رو مکه، محل اجتماع مسلمانان از سراسر قلمرو اسلامی و مناسبترین نقطه برای رساندن پیام به افکار عمومی بود.

با ورود امام حسین(ع) به مکه، مردم گروه گروه خدمت ایشان شرفیاب می شدند.

یکی از برنامه های آن حضرت در مکه ، برپا داشتن نماز جماعت بود.

۷. نامه امام حسین به اهالی بصره و کوفه

امام حسین (ع) از مکه نامه ای به هر یک از بزرگان بصره به این مضمون نوشت:

ما خاندان و جانشینان پیامبر(ص) بودم و از همه مردم به مقام و جایگاه او در میان مردم شایسته تر بودیم؛ اما قوم ما این جایگاه را به خود اختصاص داده، ما را کنار زدند و ما(اجباراً) رضایت دادیم و تفرقه را خوش نداشتیم...

اینک شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) دعوت می کنم؛ زیرا سنت مرده و بدعت زنده شده است.

۸. نامه نگاری اهل کوفه به امام

وقتی شیعیان کوفه از مرگ معاویه مطلع شدند، در منزل سلیمان بن صرد خزاعی اجتماع کردند .
سلیمان که از بزرگان شیعه در کوفه بود، طی سخنانی به کوفیان گفت :
شما شیعیان حسین بن علی و پدرش هستید. اگر یقین دارید که او را یاری و با دشمنانش پیکار می کنید به او نامه بنویسید. ولی اگر از سستی خود می ترسید ، او را فریب ندهید.
در این هنگام حاضران گفتند: نه، بلکه ما با دشمنانش می جنگیم و در کنار او کشته می شویم.
سپس نامه نگاری کوفیان به امام حسین(ع) به این مضمون آغاز شد.

> بسم الله الرحمن الرحیم. از شیعیان مومن و مسلمانان حسین به علی (ع) به آن حضرت، عجله کن؛ چرا که مردم منتظر شما هستند و جز شما به کسی توجه ندارند. عجله، عجله! باز هم عجله، عجله! و سلام بر تو باد.

ارسال ۱۵۰ نامه با ۱۲هزار دعوت کننده، حجت را بر امام تمام کرد.

۹. اعزام مسلم به کوفه

سابقه بد مردم کوفه وشناختی که امام از آنها داشت، امام را بر آن داشت که ابتدا اطمینان پیدا کند آیا این دعوت ها از روی صداقت و آگاهی است یانه.بر این اساس، شخص مورد اعتماد خود، مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده انتخاب نمود و نامه ای به این مضون به کوفیان مرقوم فرمود :

> هم اکنون برادرم و پسر عمویم و شخص مورد وثوق و اطمینان از اهل بیتم، را به سوی شما فرستادم، و او را مامور کردم که وضع و نظرتان را برایم بنویسد. اگر مسلم برای من نوشت که رای شما همانند آنچه در نامه هایتان است، ان شاء الله به زودی نزد شما خواهم آمد.

مسلم بن عقیل در نیمه رمضان مکه ترک کرد و در پنجم شوال وارد شهر کوفه شد.

۱۰. خطبه امام حسین در مکه

امام حسین(ع) پیش از آنکه از مکه خارج شود و به سوی عراق حرکت کند، خطبه ای خواند و در آن ، خروج خود را این چنین اعلام کرد.

پس از حمد وثنای الهی، برای من قتگاهی معین شده است که در آنجا فرود خواهم آمد و گویا با چشم خود می بینم که گرگ های بیابان(لشکریان کوفه) در سرزمینی در میان نواویس و کربلا، اعضای مرا قطعه قطعه و شکم های گرسنه خود را سیر می کنند. از پیشامدی که با قلم قضا نوشته است، گریزی نیست. ما اهل بیت به آنچه خدا راضی است ، خوشنودیم.

هر کس از شما که حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و جانش را در راه شهادت و لقای پرودگار نثار کند، با ما حرکت کند که من فردا صبح حرکت خواهم کرد.

۱۱. گفتگوی محمد بن حنفیه با امام حسین

شبی که صبح اش امام حسین(ع) قصد داشت از مکه خارج شود ، محمد بن حنفیه خدمت برادر رسید و عرض کرد: ای برادر! اهل کوفه مردمی هستند که شما مکر آنان را به پدر و برادر خود می دانی. می ترسم که حال شما نیز مانند گذشتکان گردد. اگر در مکه بمانی گرامی ترین فرد در آن خواهی بود.

امام فرمود: می ترسم که یزید مرا ترور کند و اول کسی باشم که با قتلش حرمت خانه خدا شکسته شود.

محمد بن حنفیه صبح حرکت خدمت امام رسید و افسار مرکب امام را گرفت و گفت: چرا به این سرعت از مکه خارج می شوی.

امام فرمود: وقتی از تو جدا شدم ، رسول خدا(ص) نزد من آمد و به من فرمود: ای حسین! (به جانب عراق) خارج شو؛ خواست خدا بر این قرار گرفته که تو را کشته ببیند.

محمد بن حنفیه گفت: انا لله و انا الیه راجعون. حال که چنین است پس چرا زنان [و کودکان] را همراه می بری؟

امام فرمود: رسول خدا(ص) به من فرمود که خواست خدا بر این قرار گرفته که ایشان را اسیر ببیند.

۱۲. منزلگاه تنعیم

کاروان امام حسین(ع) در راه مکه تا کربلا، از منازل متعددی عبور کرد که در برخی از منازل یک شبانه روز و در برخی دیگر تنها چند ساعت توقف کرده است.

نخستین منزلی که کاروان امام حسین(ع) بعد از خروج از مکه، در آن توقف کرد، منزل تنعیم بود.

در این منزل امام حسین(ع) با قافله ای مواجه شد که از جانب حاکم یمن، بخیر بن ریسان به دربار یزید در حرکت بود. آن کاروان حامل لباس های زیبا بود که برای یزید برده می شد. امام حسین(ع) از باب اختیارات امامت و مجاز بودن در تصرف در بیت المال و با آگاهی از استفاده این اموال در امور غیر مشروع توسط یزید، آن کاروان را به نفع نهضت مصادره کرد. آن گاه به شترداران که شترانشان برای حمل اموال ، کرایه داده بودند، فرمود: ما شما را مجبور نمی کنیم؛ هر کدام از شما که دوست داشته باشد تا سر زمین عراق همراه ما بیاید، با او خوش رفتاری کرده، تمام کرایه اش را می پردازیم و هر کدام از شما که بخواهد همین جا از ما جدا شود به اندازه مسافتی که طی کرده ، کرایه اش را می دهیم.

سپس آنهایی که از همان جا امام را رها کردند، حسابشان مشخص شد و امام کرایه شان را به طور کامل پرداخت کر؛ اما به آنهایی که او را همراهی کردند، علاوه بر کرایه معمولی شان، هدایایی نیز عطا کرد.

۱۳. منزلگاه صفاح

در منزل صفاح ، فرزدق بن غالب شاعر آمد و در کنار امام حسین(ع) توقف کرد و گفت: خداوند خواسته و آرزویت را درباره آنچه دوست می داری، برآورده سازد.
سپس گفت: پدر و مادرم به فدایت باد ای پسر رسول خدا(ص)؛ چه چیز شما را پیش از انجام حج به شتاب وا داشته است؟
امام حسین(ع) فرمود: اگر عجله نمی کردم، حتماً دستگیر می شدم.
سپس امام از او پرسید: درباره اخبار مردم پشت سرت(مردم کوفه) برای ما بگو. فرزدق گفت: از فرد آگاهی سئوال کردی. دل های مردم با شماست و شمشیرهایشان با بنی امیه، و قضای الهی از آسمان نازل می شود و خدا آنچه بخواهد انجام می دهد.
امام حسین(ع) فرمود: راست گفتی. کارها به دست خداست و خداوند آنچه را بخواهد انجام می دهد و پرودگار ما هر روز در کاری است. اگر قضای الهی بر وفق مراد ما نازل گردد. خداوند را بر نعمت هایش ستاش می کنیم و اگر قضای بر خلاف آرزوی ما رقم بخورد، آن کس که طالب حق باشد و سرشتش تقوا، ضرر نکرده است.
آنگاه امام شترش را به حرکت در آورد و فرمود: السلام علیک، و به مسیر خود ادامه داد.

۱٤. ذات عرق

کاروان امام حسین(ع) پس از منزلگاه صفاج به ذات عرق رسید. در آنجا با مردی از قبیله بنی اسد به نام بشر بن غالب برخورد کرد که از عراق می آمد. امام حسین(ع) از وی پرسید: مردم عراق را چگونه پشت سر گذاشتی؟ گفت : ای فرزند رسول خدا(ص) ؛ آنان را در حالی پشت سر گذاشتم که قلب هایشان با تو و شمشیرهایشان با بنی امیه بود.
امام فرمود: راست گفتی ای برادر عرب! خدای تعالی آنچه را بخواهد انجام می دهد و آنچه را اراده کند، حکم می کند.
در این منزلگاه، عون بن عبدالله بن جعده به همراه نامه ای از پدرش به امام حسین(ع) ملحق شد. در آن نامه پدرش از حرکت امام حسین(ع) اظهار ناراحتی کرده و از امام خواسته بود که از این امر منصرف شود و برگردد؛ اما امام به آن نامه ترتیب اثر نداد و به مسیر نهضت ادامه داد.

۱۵. حاجر

امام حسین(ع) در منزلگاه حاجر ، قیس بن مسهر صیداوی را به همراه نامه ای به سوی کوفه فرستاد.
آن حضرت در ضمن نامه به کوفیان چنین مرقوم داشت:
نامه مسلم بن عقیل به من رسید که در آن از حسن رای شما خبر داده بود و اینکه بزرگان شما بر یاری ما و طلب حق ما اجتماع کرده اند. لذا از خدا خواستم که کار ما را نیکو گرداند و در مقابل این کار، بزرگترین اجر را به شما عطا کند.ان شاء الله در این روزها نزد شما خواهم آمد.
قیس بن مسهر در راه کوفه به دست حصین بن نمیر دستگیر شد و به نزد ابن زیاد فرستاده شد.ابن زیاد از قیس خواست تا به منبر رود و از امام حسین(ع) و پدرش علی(ع) بدگویی کند. ولی قیس بالای منبر رفت و گفت:ای مردم! این حسین بن علی(ع) بهترین خلق خدا، فرزند فاطمه(س) دختر رسول خدا(ص) است و من فرستاده او به سوی شما هستم، و در منزل حاجر از او جدا شده ام .او را در یابید.قیس آنگاه عبیدالله و پدرش زیاد را لعن کرد و برای علی(ع) طلب رحمت نمود.پس از این جریان، ماموران به دستور ابن زیاد، قیس را از بالای قصر به پایین انداختند و به شهادت رسید در مسیر حاجر تا منزلگاه خزیمه، امام دوباره عبدالله بن مطیع را ملاقات کرد. عبدالله بن مطیع به امام گفت: شما را به خدا قسم می دهم که به کوفه نروی؛اگر به آنجا بروی آنها تو را می کشند. امام در جواب او این آیه را تلاوت نمود: به ما نمی رسد مگر آنچه خداوند برای ما مقدر کرده است.

۱۶. خزیمه

یکی از منازلی که کاروام امام حسین(ع) در آن فرود آمد، منزلگاه خزیمه بود که امام یک شبانه روز در آنجا استراحت کرد. هنگام صبح حضرت زینب(س) خواهر امام، خدمت ایشان رسیدو گفت:
برادر جان! می خواهی آنچه را که شب گذشته شنیده ام به اطلاعتان برسانم؟
حضرت فرمود : چه چیزی شنیده ای؟
زینب گفت: شب هنگام ندای هاتفی را شنیدم که می گفت:

ای چشم بکوش و پر از اشک شو چه کسی بعد از من بر این شهیدان گریه می کند؟
جماعتی که مرگ، آنان را چنان که خداوند مقدر فرموده با خود می برد، تا وعده او تحقق پیدا کند

در این هنگام امام حسین(ع) فرمود: خواهر جان!قضای الهی به وقوع خواهد پیوست.

۱۷. زرود

پیوستن زهیر بن قین به کاروان امام

یکی دیگر از منازلی که امام حسین(ع) در آنجا به استراحت پرداخت منزلگاه زرود است. در این مکان کاروان امام با زهیر بن قین در یک منزلگاه خیمه برافراشتند. امام حسین(ع) پیکی را نزد زهیر فرستاد.

فرستاده امام به زهیر گفت:حسین بن علی (ع) مرا به دنبال شما فرستاده است تا نزد او بیایی.

همسر زهیر ، دَلهَم بنت عمرو به زهیر گفت: پسر رسول خدا(ص) دنبالت فرستاده؛ می خواهی نروی؟! سبحان الله! برو و سخنش را بشنو و بعد از آن برگرد.

آن گاه زهیر بن قین نزد امام رفت و بعد از اندک زمانی با چهره ای بشاش و درخشان بازگشت و امر کرد خیمه اش را به نزد امام ببرند. زهیر به همراهانش گفت: هر کس دوست دارد دنبال من بیاید؛ و گرنه این آخرین ملاقات ما خواهد بود. سپس حدیثی برای آنان نقل کرد و گفت: در یکی از پیکارهایی که خدا ما را بر دشمن پیروز کرد و غنایم بسیاری به دست آوردیم. سلمان فارسی به ما گفت: آیا از این میزان غنایم خوشحال هستید؟ گفتیم : آری. او گفت : آن گاه که جوانان آل محمد (ص) را یافتید، از جنگ در رکابشان، بیش از امروز که غنایمی بدست آوردید، شادمان باشید. همسر زهیر برخاست و گفت : خدا برای تو خیر بخواهد، از تو می خواهم که در روز قیامت، نزد جد حسین مرا یاری کنی... سپس زهیر خداحافظی کرد و پیشاپیش کاروان امام بود تا در کربلا به شهادت رسید.

۱۸. ثعلبیه

خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه

منزلگاه ثعلبیه یکی دیگر از منازلی است که کاوران امام حسین(ع) یک شب در آنجا به استراحت کرد. دو نفر از قبیله بنی اسد در این مکان خدمت امام رسیدند و گفتند: مسلم بن عقیل و هانی بن عروه در کوفه به شهادت رسیدند و ماموران ابن زیاد بر پاهای آنان ریسمان انداخته و پیکر آنان را در بازار می کشیدند.

در این هنگام امام فرمود: انا لله و انا الیه راجعون و چند بار فرمود: رحمت خدا بر آنان باد.

سپس آن دو به امام گفتند: شما را به خدا سوگند که به خاطر جان خودتان و خاندانتان از همین جا برگردید که در کوفه یار و پیرو ندارید؛ بلکه بیم آن است که آنان دشمن شما شوند.

در این هنگام فرزندان عقیل بن ابی طالب دگرگون شدند و گفتند: نه! به خدا سوگند تا انتقاممان را نگیریم یا همان طور که برادرمان به شهادت رسید، طعم شهادت را نچشیم، آنان را رها نمی کنیم.

امام حسین در این هنگام فرمود: بعد از آنان زندگی خیری ندارد.

بُحَیر بن شَداد اسدی به همراه برادرش در ثعلبیه خدمت امام رسیدند و گفتند: می ترسیم جانتان به خطر بیفتد. امام با شلاقی که در دست داشت بر روی صندوقی که در پشت سرش قرار داشت زد و فرمود: این، نامه های بزرگان شهر[کوفه] است.

۱۹. زباله

رسیدن پیک محمد بن اشعث به خدمت امام

محمد بن اشعث طبق وصیت مسلم بن عقیل پیکی را با نامه نزد امام فرستاد تا خبر شهادت مسلم و هانی را به اطلاع امام برساند.وقتی امام به منزلگاه زباله رسید ، پیک محمد بن اشعث با نامه ای حاکی از فرجام کار مسلم و بی وفایی اهل کوفه بعد از بیعت با او، خدمت امام رسید.

رسیدن خبر شهادت عبدالله بن بُقطُر

امام قبل از رسیدن خبر شهادت مسلم ، عبدالله بن بقطر، برادر رضایی خود را به همراه نامه ای به سوی کوفه فرستاد. ولی او توسط ماموران حصین بن نمیر دستگیر شد و نزد عبیدالله بن زیاد برده شد.

عبیدالله به او گفت بالای قصر برو و حسین را لعنت کن. عبدالله بن بقطر بالای قصر رفت و در مقابل مردم، فریاد زد: ای مردم ،من فرستاده حسین(ع) هستم. ای مردم، او را بر ضد ابن زیاد، فرزند مرجانه فرزند سمیه زنازاده یاری کنید.عبیدالله دستور را تا او را از بالای بام قصر به پایین انداختند و به شهادت رسید.

هنگامی که امام خبر شهادت عبدالله بن بقطر را شنید. نامه ای را بیرون آورد و فرمود:

«شیعیان، ما را تنها گذارده اند. هر کس بخواهد می تواند برگردد و حقی از ناحیه ما بر گردن او نیست.»

در این هنگام مردم از چپ و راست از اطراف امام پراکنده شدند و تعداد اندکی همراه امام باقی ماندند.

۲۰. بطن العقبه

قافله امام از منزل زباله حرکت کرد تا اینکه به منزل بطن العقبه رسید و در آنجا به استراحت پرداخت. امام حسین به سبب خوابی که در این منزل دیده بود، خطاب به یارانش فرمود: درباره خودم هیچ پیش بینی ای نمی کنم، جز اینکه کشته خواهم شد. زیرا در عالم رویا دیدم سگ های چندی به من حمله ور شده اند که بدترین و شدیدترین آنها سگی سیاه و سفید بود.

در این منزل شخصی از قبیله عکرمه به امام گفت: شما را به خدا سوگند می دهم که از همین جا برگردی؛ من اقدامتان را به هیچ وجه مصلحت نمی دانم!

امام در پاسخ او فرمود: ای بنده خدا! این مطلبی که تو درک می کنی، برای من نیز روشن است. ولی برنامه خدا تغییر ناپذیر است. اینها از من دست بر نمی دارند. تا اینکه خون مرا بریزند، ولی پس از این عمل، خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد کردکه طعم تلخ ذلت را به شدیدترین وجه به آنان خواهد چشاند و از همه امت ها ذلیل ترشان می گرداند.

سپس امام از آنجا حرکت کرد.

۲۱. شراف

کاروان امام حسین(ع) پیش از رسیدن به منزل ذو حسم، یک شب در منزل شراف توقف داشت. هنگام صبح امام به یارانش دستور داد آب بسیاری برداشتند. کاروان امام پس از حرکت، نیروی تحت فرماندهی حر را مشاهده کرد و کوشید از دسترس آنان خارج شود؛ اما این کار میسر نشد و سرانجام در منزل ذوحسم سپاه حر به کاروان امام رسید.

هنگامی که از دور سپاه حر نمایان شد، امام فرمود: آیا در این منطقه پناهگاهی وجود دارد که ما بتوانیم به آنجا پناهنده شویم و آن را پشت سرمان قرار دهیم ، تا از یک جهت با آنها روبرو شویم؟ عبدالله بن سُلیم اَسَدی و مُذری بن مُشمَعل اَسَدی پاسخ دادند:بله. ذو حسم کنار شماست که می توانی از جانب چپ به سوی آن بروی. اگر پیش از آنان به آنجا برسی، کار بر وفق مراد شما خواهد بود.

کاروان امام به سوی ذوحسم متمایل شد و قبل از رسیدن سپاه حر در ذو حسم مستقر شد.

۲۲. ذو حسم

هنگامی که کاروان امام به ذوحسم رسید، دستور داد چادرها را برپا کردند. وقتی چادرها نصب شد، لشکریان کوفه رسیدند. آنان هزار نفر به فرماندهی حر بن یزید تمیمی بودند. حر و سوارانش در گرمای ظهر مقابل امام حسین(ع) توقف کردند. در این هنگام امام حسین(ع) به جوانان فرمود: این جماعت را آب بدهید و سیرابشان کنید و به اسب هایشان نیز آب بنوشانید. جوانان برخاستند و چنین کردند.وقت نماز ظهر فرا رسید. امام به حر فرمود: آیا می خواهی با یارانت نماز بخوانی؟ حر گفت: نه؛ شما نماز بخوانید و ما با شما نماز می خوانیم.امام بعد از سلام نماز، رو به حر و افرادش کرد و بعد از حمد وثنای الهی فرمود: اوضاع زمان دگرگون شده؛ زشتی ها آشکار، و نیکی ها و فضیلت ها از محیط رخت بسته است. زندگی در این دنیا تلخ و ناگوار گشته است. از فضایل انسانی جزء اندکی، مانند قطرات مانده در ته ظرف آب ، باقی نمانده است. آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل باز داشته نمی شود؟ در چینی شرایطی باید مومن خواهان دیدار خدای عزّ و جّل باشد. من چنین مرگی را جز سعادت، و زندگی با ظالمان را جز خواری نمی بینم.مردم بندگان دنیایند و دین، لیسه ای است که بر زبان آنها جاری است. تا زمانی که معیشت آنها برقرار باشد، دین دارند؛ اما هرگاه در امتحان افتند، متدینان اندک خواهند بود.

امام دستور حرکت را صادر کرد اما حر مانع حرکت امام شد. امام به او گفت : مادرت به عزایت بنشیند! چه می خواهی؟ حر گفت: به خدا قسم اگر کس دیگری این جمله

را به من می گفت، از جوابش صرف نظر نمی کردم، ولی به خدا قسم درباره تو چاره ای ندارم جز اینکه مادرت را به نیکوترین وجه یاد کنم.
حر به امام گفت راهی را انتخاب کن که نه به کوفه برسد و نه به مدینه باز گردد تا من نامه ای به ابن زیاد بنویسم.سپس گفت : از سمت قادسیه به سمت چپ متمایل شو. کاروان امام چنین نمود و حر نیز آنان را همراهی کرد.

۲۳. بیضه

قافله امام حسین(ع) با سپاه حر، حرکت کردند تا در منزلگاه بیضه فرود آمدند و فرصتی دیگر پیش آمد تا امام طی خطبه ای علت قیام خویش را برای اصحاب خود و سپاه حر تشریح کند.
امام در خطبه خود فرمود: ای مردم، پیامبر(ص) فرمود: هر مسلمانی که با سلطان ستمگری مواجه شود که حرام خدا را حلال و پیمان الهی را درهم می شکند و با سنت پیامبر(ص) به مخالفت برخاسته و در میان بندگان خدا، راه گناه و دشمنی در پیش گرفته است، ولی او در مقابل چنین حاکمی، با عمل یا گفتار، اظهار مخالفت نکند، بر خداوند است که این فرد [ساکت] را به جایگاه همان طغیانگر [در آتش جهنم] داخل کند.
اینان(بنی امیه) پیروی از شیطان را بر خود لازم شمرده اند و اطاعت خدا را ترک کرده اند. فساد را علنی و حدود الهی را تعطیل نموده اند.حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند و من برای تغییر این وضعیت شایسته ترم.
نامه هایتان حاکی از بیعت شما با من بود. اگر بر پیمان خود وفادار باشید، به ارزش انسانی خود دست یافته اید. زیرا من فرزند علی(ع) و فرزند دختر پیامبر(ص) هستم. اما اگر با من پیمان شکنی نمودید، راه خطا پیموده اید. «پس هر کس پیمان شکنی کند، به ضرر خودش، پیمان شکنی کرده است».
امام بعد از سخنرانی از منزل بیضه حرکت کرد و حر نیز همراه آن حضرت حرکت می کرد.

۲٤. عذیب الهجانات

وقتی کاروان امام حسین(ع) و سپاه حر ، به منزل عذیب الهجانات رسیدند، چهار نفر از جانب کوفه آمدند که راهنمایشان طرماح بن عدی بود. آنان قصد ملحق شدن به کاروان امام را داشتند. حر خواستار دستگیری آنان شد. امام در پاسخ به حر فرمود: آنان یاران من هستند و به منزله کسانی اند که با من آمدند و تو باید به پیمانی که بسته ای، پایبند باشی و گرنه با تو خواهم جنگید.حر با شنیدن سخن امام ، از آنان دست کشید.سپس امام از آنان درباره اوضاع کوفه پرسید. یکی از آنان به نام مجمع بن عبدالله عائذی گفت: به اشراف و بزرگان رشوه های کلانی داده شد، تا دلداه آنها شوند؛ از این رو آنان بر ضد شما متحد شده اند. اما سایر مردم دل هایشان به سوی شما تمایل دارد ولی شمشیرهایشان فردا به سوی شما کشیده خواهد شد.
هنگامی که آنان خبر شهادت قیس بن مسهر را به امام دادند، بی اختیار اشک های آن حضرت جاری شد و این آیه را تلاوت نمود:«برخی از آنان(مومنان) کسانی هستند که [به عهد خویش وفا

کرده] جان باخته اند و برخی دیگر کسانی هستند که در انتظار [شهادت] نشسته اند و هیچ تغییری در عهد خویش نداده اند.
در این هنگام طرماح از آن حضرت اجازه گرفت تا آذوقه ای برای خانواده خود تهیه کند و سپس به کاروان امام ملحق شود. اما هنگامی که قصد پیوستن به امام را داشت خبر شهادت آن حضرت را به وی دادند.

۲۵. رهیمه

ملاقات با اباهرم کوفی
امام حسین(ع) در منزل رهیمه فرود آمد . در آنجا مردی از اهل کوفه که کنیه اش « ابوهرم» بود، بر او وارد شد و گفت: ای پسر پیامبر(ص)، چرا از مدینه بیرون آمدی؟
حضرت فرمود: وای بر تو ای اباهرم! آبرویم را با ناسزاگویی بردند، صبر کردم؛
اموالم را تاراج کردند، بردباری پیشه ساختم؛
(اما این بار) می خواستند خونم را بریزند،من هم از آنجا دور شدم.
به خدا سوگند ، آنان مرا خواهند کشت(و چون چنین کنند) خدا لباس سر تا پا خواری، بر آنان خواهد پوشاند و شمشیری بُرنده بر آنان مسلط خواهد ساخت و کسی را بر آنان چیره خواهد کرد که خوارشان نماید.

۲۶. قصر بنی مقاتل

وقتی امام حسین(ع) در منزلگاه قصر بنی مقاتل فرود آمد خیمه یکی از اشراف کوفه به نام عبیدالله بن حر جعفی را مشاهده نمود. آن حضرت فرستاده خود را به سوی عبیدالله روانه ساخت تا او را نزد امام فرا خواند. عبیدالله پیام دعوت امام را نپذیرفت.
سپس امام حسین(ع) خود، به چادر عبیدالله رفت و او را به یاری خویش دعوت نمود.
عبیدالله گفت: به خدا سوگند می دانم که هر کس از فرمان تو پیروی کند، به شهادت و خوشبختی ابدی نائل شده است. اما سوگندت می دهم که از این امر معافم بداری، زیرا جان من هنوز مرگ را بر خود ارزانی نداشته است؛ ولی این اسبِ بی نظیر خود«ملحقه» را به شما تقدیم می کنم.
امام فرمود: اکنون که در راه ما از نثار جان امتناع می ورزی، ما نیز به اسب تو، نیاز نداریم.
در این منزلگاه عمرو بن قیس مشرقی و پسر عمویش خدمت امام حسین(ع) رسیدند. امام از آنان پرسید: برای یاری من آمده اید. عمرو پاسخ داد: من پیرمردی هستم که بدهی ام بسیار و عیالم فراوان است، چون نمی دانم که کار شما به کجا می انجامد، می ترسم که امانت مردم ضایع شود.
امام حسین(ع) فرمود: پس از اینجا بروید تا فریاد مرا نشنوید، که هر کس فریاد ما را بشنود ولی به فریاد ما نرسد، بر خدای عزیز و بلند مرتبه است که او را با صورت در آتش اندازد.
کاروان امام بعد از نماز صبح حرکت کرد تا به سر زمین نینوا رسید

نینوا

در سر زمین نینوا اسب سواری از سوی ابن زیاد نزد حر آمد و نامه ای با این مضمون به او داد: «چون نامه ام به تو رسید ، بر حسین تنگ بگیر و او را در سر زمینی بی آب و خشک فرود آور.»

حر نامه را خواند و به امام و یارانش گفت : این نامه امیر عبیدالله بن زیاد است که فرمان داده بر شما سخت بگیرم.

زهیر بن قین به امام پیشنهاد جنگ با سپاه حر را داد، اما آن حضرت فرمود: من آغازگر جنگ نخواهم بود.سپس امام به حر گفت: بیا تا کمی جلوتر برویم، آن گاه فرود آییم. حر و سپاهیانش همراه امام ، راه را ادامه دادند تا آنکه به کربلا رسیدند.

امام حسین(ع) پرسید اسم این سرزمین چیست؟ گفتند: کربلا. سپس امام فرمود: محلی که با رنج و بلا همراه است. پدرم هنگام رفتن به صفین، از اینجا گذشت، من با او بودم، ایستاد و از نام این سرزمین پرسید. نامش را گفتند. فرمود: این محل فردآمدنشان و مکان ریخته شده خونشان است. پرسیدند چه کسانی؟ فرمود: کاروانی از خاندان محمد(ص) اینجا فرود می آیند.

آن گاه امام فرمود: اینجا فرود آیید. به خدا قسم ، اینجا جایگاه کاروان ما و محل ریخته شدن خون ماست. به خدا قسم، همین جا، جای قبرهای ماست. به خدا سوگند، اینجا همان جایی است که اهل حرم ما را به اسارت گرفته می شود. جدم این خبر را به من داد.

۲۷. تحقق پیشگویی امیر المومنین

هنگامی که هرثمه بن سلیم همراه سپاه ابن زیاد وقتی وارد سرزمین کربلا شد، سخن امام علی(ع) در جنگ صفین را به یاد آورد.

هرثمه در صفین در رکاب امام علی(ع) می جنگید. در مسیر صفین، زمانی که به کربلا رسیدند، امیر المومنین مقداری از خاک را گرفت و بو کرد و آن گاه گفت: ای خاک، گروهی در روز قیامت از تو محشور خواهند شد که بی حساب وارد بهشت می شوند.

هرثمه نزد امام حسین(ع) رفت و سخن امام علی(ع) را برای آن حضرت نقل کرد. امام از هرثمه پرسید: آیا با ما هستی یا بر ضد ما؟ هرثمه گفت: ای پسر پیامبر(ص)، نه با تو هستم و نه بر ضد تو؛ خانواده و فرزندانم را وانهاده ام و اینجا آمده ام؛ از پسر زیاد در باره آنها می ترسم.

امام حسین(ع) فرمود: پس هر چه سریع تر از اینجا برو تا شاهد کشته شدن ما نباشی. سوگند به خدایی که جان محمد در دست اوست، امروز هر کس شاهد کشته شدن ما باشد و به فریاد ما نرسد، خداوند او را وارد دوزخ ممی کند.

هرثمه با شنیدن این سخن به سرعت از آنجا فرار کرد تا شاهد شهادت امام نباشد.

۲۸. برپا کردن خیمه ها

پس از فرود کاروان امام حسین(ع) در کربلا، خیمه امام و فرزندانش برپا شد و اقوام و خویشان آن حضرت حضرت خیمه هایشان را اطراف خیمه ایشان برپا کردند.

امام حسین(ع) هنگام نصب خیمه ها، نی زار و بوته زار پشت سر قرار داد تا تنها از یکسو با دشمن مواجه باشد.

پس از استقرار امام و همراهنش، حر نیز در برابر آن حضرت اردو زد. آن گاه ابن زیاد از آمدن امام به کربلا، آگاه ساخت.
از این رو ابن زیاد، نامه ای برای امام حسین(ع) به این مضمون نوشت: اما بعد، یزید بن معاویه نامه ای برای من فرستاده که یا تو را بکشم و یا اینکه تسلیم فرمان من و یزید شوی. والسلام.
وقتی این نامه به دست امام رسید و آن را خواند، فرمود: من برای این نامه جوابی ندارم؛ زیرا او را مستحق عذاب است.

۲۹. ورود عمر بن سعد به کربلا

عمر بن سعد پیش از آمدن امام حسین(ع) به عراق، از سوی ابن زیاد، والی منطقه ری و مامور جنگ با دیلیمان شده بود. عمر بن سعد با لشکر چهار هزار نفری در حمام اعین اردو زده بود که به علت ورود امام حسین(ع) به عراق، دستور یافت تا به کوفه باز گردد. عبیدالله بن زیاد او را مامور کرد تا به سوی حسین (ع) حرکت کند. عمر بن سعد به عبیدالله گفت: مرا از این کار معاف دار. عبیدالله جواب داد: قبول است، اما به شرط آنکه فرمان ولایت ری را به ما بازگردانی. وقتی ابن زیاد چنین گفت، عمر بن سعد پذیرفت که برای مقابله با امام حسین(ع) عازم کربلا شود.
حمزه بن مغیره پسر خواهر عمر بن سعد به وی گفت:دایی جان، به خدا سوگند، اگر سلطنت تمام دنیا را داشته باشی و واگذار کنی، بهتر از آن است که خدا را در حالی ملاقات کنی که خون حسین(ع) بر گردن تو باشد.
عمر بن سعد سوم محرم به کربلا رسید و به سپاه حر پیوست. وی پس از ورود به کربلا هر کدام از سرانی که به حسین(ع) نامه نوشته بودند، را مامور کرد تا نزد امام بروند و هدف از آمدنش به کوفه را بپرسند. اما همه آنان از انجام این دستور شرم داشتند.سپس قره بن قیس حنظلی مامور پرسش از امام شد و نزد امام رفت. امام در پاسخ به وی فرمود: «مردم شهرتان به من نوشتند که به سوی آنان بیایم؛ حال که نمی خواهند باز می گردم». پس از آن قره به قیس نزد عمر سعد رفت تا پاسخ امام را به او برساند.

۳۰. پیشگویی امام علی به عمر سعد

سبط ابن جوزی روایت کرده است که امیرالمومنین علی(ع) روزی عمر بن سعد را دید و به او فرمود: وای بر تو! چه خواهی کرد آن گاه که بین انتخاب بهشت و جهنم مخیر شوی و جهنم را اختیار کنی.

۳۱. گسیل کردن کوفیان برای جنگ با حسین(ع)

ابن زیاد بعد از فرستاد عمر بن سعد به کربلا بر فراز منبر رفت و از معاویه تعریف کرد و به دورغ نیکی ها و بخشش های او را بیان کرد و گفت: یزید، پسر او نیز اخلاق و روش او را در پیش گرفته است. پس باید همه روسا و ساکنین برای ملحق شدن به سپاه خارج شوند و هر کس از سپاه ما تخلف کند، امانم را از او بر می دارم.
سپس ابن زیاد، مردانی را مامور کرد تا در بین مردم گردش کنند و آنان را به پیوستن به لشکر تشویق کنند و از عواقب امور و فتنه انگیزی بترساند
تعداد لشکر عمر بن سعد که برای جنگ با امام حسین(ع) گسیل شدند و نیز در نام فرماندهان لشکر کوفه ، بین مورخان اختلاف است.
طبق نقل ابن شهر آشوب:حر با هزار نفر، کعب بن طلحه با سه هزارنفر، عمر بن سعد با چهار هزار نفر، شمر بن ذی الجوشن با چهار هزار نفر، یزید بن رکاب کلبی با دو هزار نفر، حصین بن نمیر با چهار هزار نفر، مضایر بن رهینه مازنی با سه هزار نفر،نصر بن حرشه با دو هزار نفر، شبث بن ربیعی با هزار نفر، حجار بن ابجر با هزار نفر تا ششم محرم وارد کربلا شدند.

۳۲. ملحق شدن عمار بن ابی سلامه به کاروان امام (ع)

عماربن ابی سلامه دالانی تلاش کرد ابن زیاد را در منطقه نخیله ترور کند اما موفق نشد. سپس به کاروان امام حسین(ع) پیوست و با آن حضرت به شهادت رسید.

۳۳. تلاش حبیب بن مظاهر برای جذب نیرو

چون ششم محرم رسید و لشکر عمر بن سعد تکمیل شد، حبیب بن مظاهر اسدی نزد امام حسین(ع) رفت و عرض کرد: ای فرزند پیامبر(ص)، در این نزدیکی ها گروهی از قبیله بنی اسد زندگی می کنند و بین ما و آنها دوستی برقرار است. آیا اجازه می فرمایید نزد آنان بروم و ایشان را [به یاری شما] فرا بخوانم.
امید است خداوند به وسیله آنان نفعی به شما برساند. امام به او اجازه داد؛ لذا او نزد آنان رفت و به آنها گفت: من شما را به برتری آخرت و ثواب های عظیمش دعوت می کنم، من شما را به یاری پسر دختر پیامبرتان فرار می خوانم، او مظلوم واقع شده است؛ زیرا مردم کوفه او را دعوت کردند تا یاریش کنند، اما اکنون او را رها کرده و با او به دشمنی برخاسته اند و می خواهند او را به قتل برسانند.
پس از این سخنرانی، حدود هفتاد نفر با او همراه شدند. از آن طرف شخصی به نام جبلة بن عمرو نزد عمر بن سعد رفت و او را از این ماجرا با خبر کرد. عمر بن سعد نیز ازرق بن حادث صیداوی را با عده به آنجا فرستاد و مانع از ملحق شدن آنان به امام حسین(ع) گشت.
حبیب بن مظاهر نزد امام برگشت و تمام ماجرا را برای امام نقل کرد و امام حسین(ع) فرمود: الحمدالله کثیرا

۳٤. دستور ممنوعیت آب برای کاروان امام حسین(ع)

عبیدالله بن زیاد نامه ای برای عمر بن سعد فرستاد که در آن آماده بود: اما بعد، از رسیدن آب به حسین(ع) و یارانش مانع شو، به گونه ای که حتی یک قطره از آن ننوشند، همان طور که با امیر المومنین عثمان بن عفان رفتار کردند.

منع آب در کربلا به این بهانه که موقع محاصره خانه عثمان و کشتن او نگذاشتند آب به او برسد، از دروغ های تبلیغاتی بنی امیه است؛ زیرا بر عکس آنچه گفته اند، در جریان محاصره خانه عثمان، نه تنها علی(ع) و فرزندانش شرکت نداشتند، بلکه به رغم مخالفت انقلابیون، علی(ع) سه مشک آب برای او فرستاد و به حسنین(ع) هم فرمود به خانه عثمان بروند و او را یاری کنند، به گونه ای که امام حسن(ع) مجروح شد.

۳٥. ماموریت پانصد نفر بر شریعه

در هفتم محرم عمر سعد ، عمرو بن حجاج زبیدی را با پانصد سوار به سوی شریعه فرات روانه کرد تا امام و یارانش را از رسیدن به آب منع کنند.

پس از ممنوعیت آن عبدالله بن حصین ازدی بانگ برآورد: ای حسین، آیا این آب را را نمی بینی، به خدا از آن قطره ای نمی چشی تا در حال تشنگی بمیری.

امام حسین(ع) فرمود: بار خدایا، او را تشنه کام بمیران و هرگز او را نیامرز.

عبدالله بن حصین پس از واقعه عاشورا بیمار شد و هر میزان آب می خورد سیر نمی شد، سپس قی می کرد و دوباره آب می خورد، ولی سیراب نمی شد. این کارش بود تا زمانی که به هلاکت رسید.

اهداف دشمن از این اقدام را می توان اینگونه بر شمرد

اولا: اردوگاه امام با مشکل دسترسی به آب رو به رو شود و مبارزه برای او سخت تر گردد.

دوم: این حربه می توانست اطفال و زنان را بیازارد و راهی برای فشار داخلی به امام بیابد تا شاید امام را به ناچار تسلیم کند

سوم: مهم تر اینکه به نظر می رسد اقدامی سیاسی و تبلیغی از سوی حزب عثمانی(بنی امیه) بر ضد علویان بود. آنها می خواستند با تکرار اتهام جلوگیری امام علی(ع) از رسیدن آب به عثمان، در هنگام محاصره خانه او، کینه های دیرینه خود را زنده و طرفداران خود را تحریک کنند.

۳٦. دیدار عمر سعد با امام حسین(ع)

امام حسین(ع) از همان روزهای اول محرم، دیدارهایی را با عمر بن سعد داشته و طی آن کوشیده بود او را از جنگ منصرف سازد. امام حسین(ع)، عمرو بن قرظه انصاری را نزد عمر بن سعد فرستاد و به او پیغام داد که شبانه میان دو لشکر با هم دیدار کنند. عمر سعد به همراه بیست سوار و امام نیز با همین تعداد راه افتادند. وقتی به هم رسیدند، امام به اصحابش فرمود که به کناری روند و عمر بن سعد نیز چنین کرد.

آنگاه امام حسین(ع) به ابن سعد فرمود: وای بر تو! آیا از خدایی که بازگشت تو، به سوی اوست نمی ترسی و با من می جنگی؟ در حالی که می دانی که من فرزند کیستم و چه نسبتی با پیامبر(ص) دارم؛ این گروه را رها کن و با من همراه شو تا مقرب درگاه الهی شوی.

عمر بن سعد گفت: می ترسم خانه ام را خراب کنند. امام فرمود: من برایت خانه ای تهیه می کنم. گفت: اموالم را می گیرند. امام فرمود: من بهتر از آن را به تو می دهم. عمر بن سعد ساکت شد و جوابی نداد.
امام در حالی که آنجا را ترک می کرد، فرمود: خدا به زودی تو را در بسترت بکشد و در روز قیامت، نیامرزد؛ امید دارم از گندم عراق جز اندکی نخوری.
عمر بن سعد گفت: اگر گندم نباشد، جو خواهد بود. سپس به سوی لشکرش باز گشت.

۳۷. آب آوردن عباس بن علی(ع)

هنگامی که تشنگی بر امام و یارانش شدت گرفت،آن حضرت برادرش عباس را با سی سوار و بیست پیاده همراه با بیست مشک[جهت آوردن آب] به سوی شریعه روانه کرد. آنان شبانه تا نزدیکی فرات پیش رفتند، در حالی که پیشاپیش ایشان نافع بن هلال پرچم را در دست داشت.
عمرو بن حجاج (مامور شریعه) صدا زد: کیستی و برای چه آمدی؟ نافع گفت: آمده ایم تا از این آبی که ما را از آن منع کرده اید بنوشیم.
عمرو بن حجاج گفت: بنوش، گوارایت باد. نافع پاسخ داد: قطره ای از این آب نمی نوشم در حالی که حسین و یارانش، تشنه اند.
در این هنگام همراهان نافع پیش آمدند. عمرو گفت: این کار انجام شدنی نیست و راهی برای آب دادن به اینان نیست. ما را اینجا گماشته اند که آب را از آنان منع کنیم. وقتی همراهان نافع به او نزدیک شدند، نافع [بدون توجه به سخن وی] به یاران پیاده اش گفت مشک ها را پر کنند و آنان یورش بردند و مشک ها را پر کردند.عمرو بن حجاج با افرادش به همراهان نافع حمله کردند، اما عباس بن علی(ع) و نافع بن هلال به آنها هجوم بردند و حمله آنان را دفع کردند.
سر انجام یاران امام حسین(ع) با مشک های پر نزد امام بازگشتند. از این پس به عباس لقب «سقاء» دادند.

۳۸. آمدن شمر بن ذی الجوشن به کربلا همراه با نامه ابن زیاد

عمر سعد بعد از دیدار با امام حسین(ع) نامه ای به ابن زیاد نوشت و در آن اظهار خوشحالی کرد که غایله به صلح پایان یافت و حسین(ع) از مواضع خود عقب نشینی کرد. او می خواست تا با راه حل مسالمت آمیز، از این بحران عبور کند و حکومت ری را به دست آورد.
چون نامه به عبیدالله ابن زیاد رسید، شمر بن ذی الجوشن به او گفت: این را می پذیری؟ در حالی که [حسین] در سر زمین تو فرود آمده. به خدا سوگند اگر از منطقه تحت امر تو بیرون رود، عزت از آن وی خواهد بود و ضعف و ناتوانی از آن تو. این امتیاز را به او مده. زیرا مایه وهن توست.
عبیدالله نامه ای نوشت و شمر را مامور ساخت تا نامه را به عمربن سعد برساند.
نامه ابن زیاد برای عمر سعد چنین بود: اما بعد، من تو را نزد حسین نفرستادم که خود را از جنگ با او باز داری و با مسامحه با او رفتار کنی. ببین اگر حسین و همراهانش در برابر حکم من تسلیم شدن، آنان را با مسالمت به سوی من بفرست؛ و اگر نپذیرفتند، بر آنان حمله کن و خونشان را بریز و اعضایشان را مُثله کن. چون سزاوار آن هستند.و بعد از آنکه حسین کشته شد، اسب بر سینه و

پشت آن بتازان؛ زیرا که او ناسپاس، تفرقه افکن و ستمگر است. پس اگر تو به این دستور عمل کردی، پاداش کسی که مطیع است برای توست، و اگر نمی پذیری، فرماندهی را به شمر واگذار کن. شمر بن ذی الجوشن عصر نهم محرم با فرمان جدید عبیدالله به کربلا رسید و نامه را به عمرسعد رساند.

۳۹. امان نامه برای قمر بنی هاشم و برادرانش

هنگامی که شمر [مامور رفتن به کربلا شد] و نامه را از ابن زیاد گرفت، به همراه عبدالله بن ابی محل بن حزام که عمه اش ام البنین، دختر حزام، همسر امیر مومنان(ع) و مادر عباس بود به پا خاستند. عبدالله بن ابی محل به ابن زیاد گفت: ای امیر، فرزندان خواهر ما همراه حسین هستند. اگر صلاح می دان امانی برای آنان بنویس. ابن زیاد با خوش رویی پذیرفت و به کاتب خویش دستور داد که امانی برای آنها بنویسد. عبدالله امان نامه را توسط غلامش کزمان به کربلا فرستاد. کزمان فرزندان ام البنین را فرا خواند . گفت: این امان نامه را دایی شما فرستاده است. آنان گفتند: به دایی ما سلام برسان و بگو ما را به امان شما نیاز نیست. امان خدا از امام پسر سمیه بهتر است.
هنگامی که شمر بن ذی الجوشن وارد کربلا شد، برابر لشکر امام ایستاد و فریاد زد: خواهر زاده های ما کجایند؟ عباس و جعفر و عثمان، فرزندان ام البنین به سوی او رفتند و گفتند: چه می خواهی؟ گفت : شما ای خواهر زادگان من، در امانید. یکی از آنها به شمر گفت: لعنت خدا بر تو و آن امان [که برای ما آورده ای]، اگر تو واقعا دایی ما بودی، آیا حاضر می شدی که ما در امان باشیم و فرزند رسول خدا(ص) در امان نباشد.

۴۰. دستور حمله عمر بن سعد در عصر تاسوا

پس از آنکه شمر، حکم جدید را در نهم محرم به کربلا آورد، عمر بن سعد برای نبرد با سپاه امام حسین(ع) آماده شد.
عمر سعد[برای خنک شدن] پاها را در آب گذاشته بود که شخصی پیش وی آمد و آهسته در گوش او گفت: ابن زیاد، جُوَیرِیَة بن بدر تمیمی را نزد تو فرستاده و دستور داده است که اگر [هم اکنون] با حسین نجنگی، گردنت را بزند. عمر بن سعد با شنیدن این خبر، با شتاب، سلاح خویش را بر تن کرد و بر اسب خود سوار شد و با آن لشکر انبوه آماده نبرد با حسین گردید.
پس فریاد برآورد«یا خیل الله ارکبی و ابشری»«ای لشکریان خدا، سوار شوید که شما را بشارت باد.» آنان پس از نماز عصر، به سوی خیمه های کاروان امام حسین(ع) حرکت کردند.
امام حسین(ع) جلوی خیمه خود نشسته بود و در حالی که به شمشیر خود تکیه زده بود و سر به زانو گذاشته بود،به خواب سبکی فرو رفته بود.حضرت زینب با شنیدن سر و صدای دشمن، نزد برادر شتافت.
امام(ع) سر برداشت و فرمود: هم اکنون رسول خدا(ص)، پدرم علی(ع) و مادرم زهرا(س) و برادرم حسن(ع) را در خواب دیدم که به من گفتند به زودی نزد ما خواهی آمد. به خدا سوگند این امر نزدیک است.حضرت زینب به صورت خود زد و ناله و فریاد سر داد. امام فرمود: خواهرم صبر کن و آرام و خاموش باش و فریاد نزن که دشمن ما را شماتت نکند.

٤١. مهلت خواستن امام حسین(ع)

هنگامی لشکر عمر بن سعد آماده نبرد شد، عباس نزد امام آمد و عرض: برادر جان، لشکر دشمن به سوی تو می آیند. امام حسین(ع) از جای خویش برخاست ، فرمود: برادر، جانم به فدایت، سوار شو و از ایشان بپرس چه پیش آمده و چه می خواهند؟ عباس با بیست سوار از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر نزد لشکر ابن سعد آمد و به آنان گفت: چه پیش آمده و چه می خواهید؟
گفتند: از امیر دستور رسیده که به شما پیشنهاد کنیم به حکم او تن دهید. و الا با شما جنگ کنیم.
عباس فرمود: شتاب مکنید تا نزد اباعبدالله روم و سخن شما را به ایشان عرضه بدارم.
عباس نزد امام حسین(ع)رفت و سخن آن لشکر را به عرض امام رساند. امام حسین(ع) فرمود: پیش آنان برگرد و اگر بتوانی تا فردا از ایشان مهلت بگیر و آنان را از ما بازگردان، تا اینکه امشب برای پرودگار خود نماز گزاریم و دعا کنیم.زیرا خدا خودش می داند که من نماز و تلاوت کتابش را دوست دارم.
عباس پیش لشکر کوفه بازگشت و چنین گفت: ابا عبدالله از شما می خواهد که امشب را بازگردید تا در مورد این مسئله بیندیشد، زیرا درباره این موضوع با هم گفتگویی نکرده ایم. چون صبح شود، همدیگر را ملاقات خواهیم. یا آنچه شما می خواهید می پذیریم، یا رد می کنیم.
عمرو بن حجاج گفت: به خدا قسم اگر ترک و دیلمی این درخواست را می کرد، اجابت می کردیم.

٤٢. سخن امام با یاران در شب عاشورا

در ابتدای شب عاشورا، امام حسین(ع) یاران خود را جمع کرد و به آنان فرمود:
«خدای بلند مرتبه را به بهترین ستایش ها، ثناگویی می کنم و او را در گفتاری و خوشی سپاس می گویم.
اما بعد، من یارانی با وفاتر و بهتر از یاران خود سراغ ندارم، و خاندانی نیکوتر و مهربان تر از خاندان خود ندیده ام، خدایتان از جانب من به شما پاداش نیکو دهد. بدانید که من می دانم فردا سرنوشت ما با این دشمنان چه خواهد شد. اکنون به همه شما اجازه رفتن می دهم؛ پس همه آزادید که بروید و بیعتی از من بر گردن شما نیست.»
در این هنگام عباس گفت: برای چه این کار را بکنیم؟ تا پس از تو زنده باشم؟ خداوند هرگز آن روز را برای ما پیش نیاورد.
آن گاه مسلم بن عوسجه گفت: اگر تو را راها کنیم، نزد خداوند چگونه عذر آوریم؟ هرگز تو را رها نمی کنم تا با تو بمیرم.
پس از آن سعید بن عبدالله بن حنفی گفت: نه، به خدا ای پسر پیغمبر، ما هرگز تو را رها نمی کنیم. تا خداوند بداند که در غیاب پیامبرش از تو محافظت کردیم. اگر بدانم که در راه تو کشته می شوم و سپس زنده می شوم و سوزانده می شوم و سپس ذرات وجودم را به باد می دهند و هفتاد بار با من چنین می شود ، از تو جدا نمی شوم تا آنکه در رکاب تو کشته شوم.

۴۳. تدابیر نظامی امام در خیمه گاه

امام حسین(ع) از یاران خود خواست تا خیمه ها را به هم نزدیک کنند و طناب ها را در هم داخل سازند و خود به گونه ای قرار گیرند که جز راه مقابله با دشمن، معبر دیگری وجود نداشته باشد.
همچنین امام به یارانش دستور داد که شبانه در اطراف خیمه ها ،گودالی شبیه خندق کندند و در آن هیزم ریختند تا در هنگام نبرد، برای جلوگیری از نفود دشمن، آن هیزم ها را آتش بزنند.
این جریان، نشان می دهد که امام حسین(ع) آن تدبیر نظامی را در هنگام ورود به کربلا به کار برد و بوته زارها و نی زارها را پشت خیمه ها قرار داده بود، در شب عاشورا تکمیل کرده است.

استقبال از شهادت

هنگامی که لشکر عمر بن سعد گرد آمدند و رو به سوی امام حسین(ع) آوردند، حضرت دستور داد خیمه ای بر پا کردند و آن گاه به امر او در آن خیمه در ظرفی، مُشک آماده کردند.
آن حضرت وارد خیمه شد و مُشک بر بدن خود مالید و خود را خوشبو کرد.
در این هنگام عبدالرّحمن بن عبدربّه به همراه بُرَیرین خُضیر هَمدانی بر در خیمه به نوبت ایستاده بودند.
هر کدام می خواستند بعد از امام، زودتر از دیگری وارد آن خیمه شود.
بُریر با عبدالرحمن مزاح می کرد و می گفت: به خدا سوگند نزدیکان من می دانند که من نه در جوانی اهل شوخی بوده ام و نه در پیری، ولی از آنچه در انتظار ماست خوشحالم و در پوست خود نمی گنجم
به خدا قسم میان ما و حوریان بهشتی فاصله ای نیست، جز آنکه این گروه با شمشیر بر ما بتازند.

۴۴. آرایش نظامی سپاه امام حسین(ع)

امام حسین(ع) صبح عاشورا بعد از ادای نماز صبح، سپاه خویش را که متشکل از ۳۲ نفر سواره و ۴۰ نفر پیاده بود، چنین آراست:
زهیر بن قین را بر جناح راست(میمنه) و حبیب بن مظاهر را بر جناح چپ(میسره) گماشت .
پرچم را به برادرش عباس بن علی(ع) سپرد و خیمه گاه را پشت سر قرار داد.
حضرت دستور داد تا هیزم ها و نی هایی که پشت خیمه گاه بود، داخل کانالی که قبلا آماده کرده بودند، بریزند و هنگام نبرد، آن را آتش بزنند تا دشمن نتواند از پشت سر حمله کند و فقط از یک سمت با دشمن بجنگند.

٤٥. آرایش نظامی لشکر عمر بن سعد

عمر بن سعد نیز بعد از نماز صبح ، لشکر خود را چنین آراست: عمرو بن حجاج زبیدی را بر جناح راست و شمر بن ذی الجوشن را بر جناح چپ گماشت . فرماندهی سوارکاران را به عَزرَة بن قَیس اُحمَسی و فرماندهی پیادگان لشکر خود را به شَبَث بن رِبعی واگذار کرد.
عمر بن سعد پرچم لشکر را به دست غلام خود «دُرَید» داد و خود در قلب لشکر قرار گرفت.

فرمانده گروه مَذحج و بنی اسد، عبدالرحمن بن ابی سَبره جُعفی، فرمانده گروه رَبیعه و کنده، قَیس بن اَشعث و فرمانده گروه تیم و هَمدان،حر بن یزید ریاحی بود.
تمام لشکریانی که در کشتن امام حسین(ع) شرکت داشتند ، اهل کوفه بودند و یک نفر از اهل شام همراه آنها نبود.

٤٦. نیایش امام حسین(ع)

در بامداد عاشورا، بعد از آنکه لشکر دشمن رو به امام حسین(ع) آورد، آن حضرت دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت:
خداوندا، تو تکیه گاه من در هر اندوه، و امید من در هر سختی هستی، تو در هر پیشامدی تکیه گاه و مایه پشت گرمی منی. چه بسا غم های گرانی که در دل آن سست می گردد و چاره از کف می رود، دوست دست از یاری بر می دارد و دشمن نکوهش می کند، و من آن را به پیشگاه تو آوردم و از آن به تو شکوه کردم و فقط به سوی تو رو کردم و نه دیگران، و چاره ای را غیر از تو نجستم؛
پس مرا گشایش دادی و آن غم ها را زدودی .
خداوندا، تو ولی هر نعمت و صاحب هر نیکی و غایت هر خواسته ای.

٤٧. اتمام حجت امام (ع) با یزیدیان

امام حسین(ع) همانند پدر و جد بزرگوارش، وظیفه هدایتگری و خیر خواهی را فراموش نکرد، از این رو به منظور اتمام حجت با کوفیان، بر مرکب خویش سوار شد و در مقابل لشکر عمر بن سعد قرار گرفت و با صدای بلند، به طوری همه می توانستند آن را بشنوند، چنین فرمود:

> اما بعد، نسب من را بررسی کنید و بنگرید من کیستم؟ آیا من فرزند دختر پیامبرتان نیستم؟ آیا پسر او و عمو زاده اش و نخستین ایمان آوردندگان به خدا نیستم؟آیا حمزه، سرور شهیدان، عموی من نیست؟ آیا جعفر طیار، شهیدی که با دو بال در بهشت پرواز می کند،عموی من نیست؟ آیا آن سخن معروف رسول خدا(ص) به شما نرسیده است که در باره من و برادرم فرمود:« این دو، سرور جوانان اهل بهشت اند»؟ آیا این، شما را از ریختن خون من باز نمی دارد؟

سکوت بر سپاه کوفیان حاکم شده و کسی پاسخ نگفت.

سپس امام با صدای بلند فرمود: ای شبث بن ربعی ، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث، آیا شما نبودید که به من نوشتید به سوی ما بیا؟
گفتند: ما چنین کاری نکردیم. حضرت فرمود: سبحان الله، به خدا سوگند چنین کاری کرده اید.

۴۸. پیوستن حر بن یزید ریاحی به سپاه امام حسین(ع)

امام خطاب دو لشکر عمر بن سعد فرمود: شما به گفتارم گوش نمی دهید؛ زیرا شکم هایتان از حرام آکنده
گشته و خداوند بر دل هایتان مهر زده است.
ای جماعت، هلاکت و اندوه بر شما باد که ما را به فریادرسی خواندید، و ما به دادخواهی شما آمدیم. اکنون شما شمشیرهایی که برای دفاع از ما به دست گرفتید، به روی ما کشیده اید.
لعنت خدا بر پیمان شکنانی که پیمان خویش را پس از استوار ساختن می شکنند. شما خدا را بر پیمان خود ضامن گرفتید[ولی آن را شکستید] پس به خدا سوگند، شما همان پیمان شکنانید.
آگاه باشید که حرام زاده، فرزند حرام زاده [عبیدالله بن زیاد] بر یکی از دو چیز پای می فشارد: یا کشتن و یا ذلت [پذیرفتن ما]؛ هیهات که ما ذلت را بپذیریم و به پَستی تن دهیم.
سپس فرمود: آگاه باشید که بعد از این[جنایات] جز اندازه سوار شدن بر اسبی پایدار نخواهید ماند، تا اینکه آسیاب حوادث روزگار شما را [همچون سنگ آسیاب] بچرخاند [و همچون محور آسیاب مضطربتان گرداند]. این [خبر غیبی و] عهدی است که پدرم از جدم به من سپرده است.
سپس امام فریاد زد: آیا حمایت کننده ای هست که از حرم رسول خدا حمایت کند؟
حر بن یزید ریاحی بعد از شنیدن این ندا به سپاه امام حسین(ع) پیوست.

۴۹. توبه ی حر بن یزید ریاحی

حربن یزید ریاحی چون دید که کوفیان آهنگ جنگ با امام حسین(ع) کرده اند، به عمر بن سعد گفت: تو با این مرد نبرد خواهی کرد؟ ابن سعد گفت: آری.به خدا سوگند، چنان جنگی که کمترین آن افتادن سر ها و قلم شدن دست ها باشد.
مهاجر بن اوس دید حر به خود می لرزید. مهاجر به او گفت: این چه رفتاری است که از تو می بینم. حر گفت: به خدا سوگند، خودم را میان بهشت و دوزخ مخیر می بینم و من چیزی بر بهشت ترجیح نمی دهم. هر چند مرا قطعه قطعه کنند.
آن گاه به اسب خود زد و به سپاه امام حسین(ع) ملحق شد. حر هنگامی که به یاران حسین نزدیک شد. سپرش را واژگون کرد. چون حر در پیشگاه امام حسین(ع) قرار گرفت، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا(ص) جانم به فدایت باد. من همانم که راه را بر تو بستم و نگذاشتم که بازگردی.اکنون آمده ام تا از آنچه انجام داده ام به درگاه پرودگارم توبه کنم و جان خود را تقدیم کنم و در پیشگاهت کشته شوم. آیا این کار برای من توبه محسوب می شود؟
امام حسین(ع) فرمود: آری، خدا توبه تو را می پذیرد و تو را می آمرزد. تو حر(آزاده) هستی همان طور که مادرت این نام را بر تو نهاده است.تو در دنیا و آخرت آزاده ای

۵۰. آغاز نبرد

عمر بن سعد پیشاپیش لشکریان کوفه، به حسین(ع) و یارانش یورش برد و به غلام خود «دُرَید» گفت که پرچم را پیش ببرد و او پرچم را پیش برد.

سپس عمربن سعد تیری در چله کمان گذاشت و به سوی امام حسین(ع) پرتاب کرد و گفت: «نزد امیر عبیدالله بن زیاد گواهی دهید که من نخستین کسی بودم که تیر [به سوی حسین] پرتاب کردم».

سپس لشکریانش تیر اندازی کردند و نبرد آغاز شد.

امام حسین(ع) به یارانش فرمود: این تیرها سفیرهای آنان(دشمنان) به سوی شما هستند، پس برخیزید و برای مرگی که گریزی از آن نیست.آماده شوید.

۵۱. حمله دسته جمعی اول

عمرو بن حجاج که فرمانده جناح راست لشکر دشمن بود، [با سربازانش] حمله کرد. چون به امام حسین(ع) نزدیک شدند، یاران امام حسین(ع) زانو بر زمین تکیه دادند و نیزه ها را به سمت آنان نشانه گرفتند. اسبان آنان از نیزه ها هراسیدند و به سمت نیزه داران نیامدند و آنان مجبور به عقب نشینی شدند.

در حین عقب نشینی آنان، یاران امام حسین(ع) آنان را تیر باران کردند، که تعدادی از آنان کشته، و جمعی زخمی شدند.

۵۲. حمله دسته جمعی دوم سپاه عمر بن سعد

آن گاه عمرو بن حجاج فرمانده جناح راست لشکر ابن سعد بر سر کوفیان فریاد زد: ای بی خردان، می دانید با چه کسانی می جنگید؟ اینان جنگاوران این دیار و جان بر کفانی هستند که به استقبال مرگ می روند. هرگز هیچ یک از شما به جنگ تن به تن با آنها نرود.

در این هنگام عمرو بن حجاج ، از جانب فرات به یاران امام حسین(ع) حمله کرد و دو گروه ، ساعتی با هم جنگیدند. در این حمله دسته جمعی بود که مسلم بن عوسجه به شهادت رسید.

مسلم بن عوسجه اسدی بر زمین افتاد و شهید شد و او اولین نفر از یاران امام حسین(ع) بود که شهید شد.

۵۳. شهادت مسلم به عوسجه

هنگامی که عمرو بن حجاج و لشکریانش عقب نشستند و غبارها فرو نشست، دیدند که مسلم بن عوسجه بر زمین افتاده است. امام حسین(ع) بر بالینش حاضر شد و مسلم هنوز رمقی در بدن داشت. امام حسین(ع) فرمود: ای مسلم بن عوسجه، پرودگارت تو را رحمت کند. و آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: برخی از آنان [در راه خدا] کشته شدند و برخی دیگر انتظار می کشند.

حبیب بن مظاهر پیش آمد و گفت: ای مسلم بن عوسجه، بر خاک افتادن تو برای من گران است ، بشارت باد تو را به بهشت.

مسلم در حالی که به امام حسین(ع) اشاره می کرد، آهسته گفت: من تو را به این شخص سفارش می کنم که در راهش کشته شوی.
حبیب گفت: به خدای کعبه سوگند، چنین خواهم کرد. اندکی بعد مسلم روی دست یارانش جان سپرد.
یاران عمرو بن حجاج فریاد زدند: مسلم به عوسجه اسدی را کشتیم.
شبث بن ربعی گفت: مادرتان به عزایتان بنشیند. از کشته شدن مسلم بن عوسجه شادمان می شود؟ به خدا سوگند چه کارهای ارزشمندی که از او دیده ام. آیا کسی مثل او کشته می شود و شما شادی می کنید؟

٥٤. حمله دسته جمعی سوم

شمر بن ذی الجوشن که فرمانده جناح چپ بود ، با گروه تحت فرماندهی خود به یاران امام حسین(ع) حمله کرد. یاران امام مقاومت کردند و با نیزه به آنها ضرباتی وارد ساختند.
آن گاه آنها از هر سو به یاران امام حسین(ع) یورش آوردند. در این یورش عمومی، عبدالله بن عمیر کلبی که در آغاز جنگ اولین کسی بود که به میدان مبارزه تن به تن رفت، به شهادت رسید.
بعد از آنکه عبدالله بن عمیر به شهادت رسید. همسرش [ام وهب] از خیمه بیرون رفت و در کنار پیکر همسر شهیدش نشست. خاک و غبار از سر و صورت عبدالله پاک می کرد و گفت: بهشت گوارایت باد.
در این هنگام شمر بن ذی الجوشن به جوانی به نام «رستم» گفت: برو با عمود بر فرقش بکوب. و او چنین کرد و سر آن زن در هم شکست و در دم جان سپرد.

٥٥. شهادت عمرو بن قرظه انصاری

عمرو به قرظه از امام حسین(ع) اجازه گرفت و به میدان رفت و چنین رجز می خواند:

قد علمت کتیبه الانصار انی ساحمی حوزه الذمار
ضرب غلام غیر نکس شاری دون حسین مهجتی و داری
جنگاوران انصار می دانند که من از قلمرو پیمانم دفاع می کنم
با ضربت جوانی که بدون سستی، جان و مالش را فدای حسین(ع) می کند.

عمرو مانند شیفتگان الهی جنگید و تعداد زیادی از سپاهیان دشمن را به هلاکت رساند. هیچ تیر و شمشیری به سوی امام(ع) نمی آمد مگر آنکه او خود را در برابر آن، سپر قرار می داد و نمی گذاشت به امام (ع) اصابت کند؛ تا آنکه زخم های زیادی برداشت و در خون خود غلتید.
آن گاه رو به امام (ع) کرد و عرض کرد: آیا به عهد خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری، تو پیش از من در بهشت خواهی بود؛ سلام مرا به رسول خدا(ص) برسان و خبر ده که من هم به دنبال شما می آیم.

هنگامی که عمرو بن قرظه در رکاب حسین(ع) شهید شد، برادرش علی بن قرظه که در لشکر ابن سعد بود، از لشکر بیرون آمد و فریاد زد: ای حسین، تو برادرم را گمراه کردی. امام فرمود: خداوند برادرت را هدایت کرد و تو را گمراه کرد.

۵۶.نماز ظهر عاشورا

در کشاکش جنگ، ابوثمانه وقت اذان ظهر را به امام یاد آوری کرد.وقت نماز ظهر فرا رسید.
امام حسین(ع) به زهیر بن قین و سعد بن عبدالله حنفی امر فرمود که با نیمی از یاران، جلوی امام و نمازگزاران بایستند [و مراقب دشمن باشند]
سپس امام با نیم دیگر، نماز خوف خواند. تیری از جانب دشمن به سوی امام حسین(ع) پرتاب شد. سعید بن عبدالله جلو آمد [و خود را هدف آن تیر قرار داد]. او پیوسته با بدنش امام حسین(ع) را از تیر های دشمن حفظ می کرد. [تا پایان نماز، آن قدر تیر بر بدن او خورد] تا اینکه بر زمین افتاد و گفت: خداوندا، ایشان را لعنت کن همچنان که قوم عاد و ثمود را لعنت کردی. بارالها، سلام مرا به پیامبرت برسان.
سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد.

۵۷.شهادت جون، غلام ابوذر غفاری

پس از عمرو بن قرظه ، جَون، غلام آزاد شده ابوذر که برده سیاهی بود، به میدان رفت. امام حسین(ع) به او فرمود: من به تو اجازه می دهم [که از این سرزمین بروی و جان خود را حفظ کنی]. تو همراه ما برای عافیت آمدی، پس در گرفتاری ما، خود را مبتلا مساز
جون گفت: ای فرزند رسول خدا(ص) آیا سزاور است که من در زمان خوشی، نان خور شما باشم، ولی در سختی ها شما را تنها بگذارم؟ به خدا سوگند، که بویم بد، نژادم پست و رنگم سیاه است؛ پس بر من منت بگذار و مرا به [آسایش جاودان] بهشت برسان تا بدنم خوش بو، نژادم شریف و رویم سفید گردد. نه، به خدا سوگند؛ هرگز از شما جدا نمی شوم تا اینکه این خون سیاه با خون شما در آمیزد.
سپس به جنگ پرداخت تا به شهادت رسید.

۵۸. مبارزه و شهادت حضرت علی اکبر

بعد از شهادت اصحاب، اولین شهید از بنی هاشم، حضرت علی اکبر بود. هنگامی که حضرت علی اکبر از پدر اجازه نبرد خواست، امام به او اجازه داد و آن گاه چشمانش را به زیر افکند و گریست. سپس فرمود: «بارالها، تو شاهد باش، جوانی به جنگ این مردم رفت که در صورت و سیرت و گفتار، شبیه ترین مردم به پیامبرت(ص) بود. ما هر گاه مشتاق دیدن پیامبرت می شدیم، به این جوان نگاه می کردیم».
سپس علی اکبر حمله کرد در حالی که چنین رجز می خواند:«منم علی، فرزند حسین بن علی، به خدا سوگند ما به جانشینی پیامبر اولی هستیم». علی اکبر همواره می جنگید تا شمار زیادی از آنها را کشت.

سپس نزد پدر برگشت و گفت: « پدرجان، تشنگی مرا کشت و سنگینی آهن(زره) بی تابم کرد». امام فرمود:«اندکی دیگر بجنگ، به زودی جدت رسول خدا را ملاقات می کنی و از جام سرشار او سیراب می شوی».علی اکبر به میدان جنگ برگشت و مجددا به دشمنان یورش بود و تعداد زیادی از دشمنان را به هلاکت رساند تا اینکه مُرّة بن مُنقذ عَبدی ضربتی به او زد و بعد از آن دشمنان پیکر مطهرش را قطعه قطعه کردند. علی اکبر در آخَرین لحظات عمر، ندا داد: «پدرجان، خداحافظ. این جدم رسول خداست که تو را سلام می رساند». آنگاه به شهادت رسید. امام حسین(ع) بر بالینش آمد و صورت به صورت او نهاد و گفت: «خدا بکشد مردمی که تو را کشتند.بعد از تو، خاک بر سر دنیا».آنگاه به جوانان فرمود: «برادرتان را [به خیمه گاه] ببرید».

۵۹. شهادت فرزندان زینب کبری

سومین شهید از بنی هاشم، عون بن عبدالله بن جعفر است. عون به میدان رفت در حالی که چنین رجز می خواند:

اگر مرا نمی شناسید، من پسر جعفر[طیار]هستم؛ آن شهید راستین که در بهشت، نورانی است و با بال های سبز پرواز می کند و همین شرافت برای روز محشر کافی است.

او پس از آنکه تعدادی از دشمنان را به هلاکت رساند، به دست عبدالله بن قُطبَة طائی به شهادت رسید.

سپس برادرش محمد بن عبدالله بن جعفر به میدان رفت در حالی که چنین رجز می خواند: از ستمگری و کردار دشمنانی که با کوری به فرومایگی افتاده اند، به خدا شکایت می کنیم.

اینان نشانه های قرآن را راه کرده، و کفر و سرکشی را آشکار ساخته اند.

وی سخت جنگید تا سر انجام به دست عامر بن نَهشَل تِیمی به شهادت رسید.

٦٠. شهادت قاسم بن الحسن

قاسم بن حسن عزم میدان گرفت، در حالی که نوجوانی نابالغ بود. وقتی که امام حسین(ع) چشمش به فرزند برادر افتاد، او را در آغوش گرفت و هر دو گریستند. قاسم اجازه نبرد خواست. ولی عمویش امام حسین(ع) به او اجازه نداد. آن نوجوان بارها دست و پای عمویش را بوسید و از اجازه نبرد خواست، تا اینکه امام حسین(ع) به او اجازه داد، و او در حالی که اشک هایش بر گونه هایش جاری بود به میدان رفت و چنین رجز می خواند.

«اگر مرا نمی شناسید، من فرزند حسنم، آن نوه پیامبر برگزیده و امین.این حسین است که مانند اسیر گروگان میان مردمی است که هرگز مباد از آب گوارا سیراب شوند.من قاسم، از نسل علی هستم، به خانه خدا سوگند، ما از شمر ذی الجوشن یا حرام زاده(ابن زیاد) به پیامبر سزاوارتریم».

عمرو بن سعد نفیل به سوی قاسم حمله کرد و سر او را با شمشیر شکافت و قاسم، به رو به زمین افتاد و گفت: ای عمو جان[به فریادم برس]. حسین چون باز شکاری به سوی او شتافت و با شمشیر ضربه ای به عمرو زد تا به هلاکت رسید. امام بالای سر قاسم نشست و فرمود: «از رحمت خدا دور باشند مردمی که تو را کشتند و خصم آنان در روز قیامت جد توست.به خدا سوگند، بر عمویت بسیار گران است که او را بخوانی و جوابت ندهد». امام پیکر قاسم را کنار سایر شهدای خاندانش

گذاشت و فرمود: «صبر کنید ای عمو زادگان من، صبر کنید،پس از امروز دیگر هرگز خواری نمی بینید».

۶۱. حرکت امام حسین و قمر بنی هاشم به سمت فرات

یکی از شخصیت های برجسته ای که از نقش آفرینان اصلی وقایع عاشورا بود و صحنه های جاودانه ای از وفاداری و جانبازی در راه از حجت خدا به یادگار گذاشت، حضرت عباس بن علی(ع) است. اطاعت و وفاداری نسبت به امام حسین(ع)، او را به عنوان قهرمانی در طول تاریخ معرفی نموده است.

بعد از شهادت یاران امام و نیاز شدید اهل حرم به آب، امام و برادرش عباس در صدد تهیه آب برآمدند. آنان با هم وارد میدان جنگ شدند و به سمت فرات حرکت کردند. هنگامی که امام به سمت فرات روانه شد، سپاهیان عمر بن سعد از حرکت او جلوگیری کردند. در این حال لشکر دشمن، عباس را از هر طرف محاصره کرد و او را از امام حسین(ع) جدا کرد. عباس به تنهایی با آنان جنگید در حالی که این رجز را می خواند:« سوگند به خدای بزرگ و ارجمند و سوگند راستین به حجون و زمزم، سوگند به خدای صاحب حطیم و آستانه مقدس در [کعبه]، امروز در حضور مرد با فضیلت و با کرامت، یعنی حسین، که دارای افتخارات دیرین است،پیکرم به خون، رنگین خواهد شد». حضرت عباس درحالی که برای آرودن آب عازم شده بود، این گونه رجز می خواند:

«آن گاه که پرنده مرگ صدا کند، هراسی از مرگ ندارم تا آنکه در دریایی از مردان چابک و شتابنده فرو روم و ناپدید شوم. جان من فدای[حسین] برگزیده پاک باد، من عباس هستم و هر بامداد، کارم سقایی است.آن روز که با شر روبه رو گردم، از آن نمی هراسم».آنگاه به دشمن حمله می بردو متفرقشان می کرد.

۶۲. مبارزه و شهادت حضرت عباس(ع)

در این هنگام زید بن ورقاء جهنی که پشت نخلی کمین کرده بود، ضربتی به دست راست عباس وارد کرد.عباس شمشیر را به دست چپ گرفت و به آنان حمله کرد و این رجز را می خواند

به خدا سوگند، اگر دست راست مرا قطع کنید ، من پیوسته از دین خود و از امام راست گوی دارای یقین که نوه پیامبر پاک و امین است، دفاع می کنم

عباس آنقدر جنگید تا حکیم بن طفیل طائی ضربتی بر دست چپ او وارد کرد. عباس این رجز را خواند.

ای نفس، از کفار نترس و در کنار پیامبر، سرور و برگزیده خدا ، تو را به رحمت خدا مژده باد.

پس آن ملعون (حکیم بن طفیل) [جلو آمد و] او را با عمود آهنین به شهادت رساند. و این زمانی بود که عباس[بر اثر تیرها و ضربات دیگر دشمن] زخم های شدیدی برداشته بود.

چون امام حسین(ع) عباس را در کنار فرات بر زمین دید، به سبب کشته شدن عباس به شدت گریه کرد. و [با حالت انکسار] فرمود: اکنون کمرم شکست و رشته تدبیرم گسسته شد.

سپس امام فرمود: ای بدترین مردمان، با این کار خود، تجاوز کردید و با دستور پیامبر خدا، محمد(ص) مخالفت کردید. آیا بهترینِ پیامبران، درباره ما به شما سفارش نکرد؟ با جنایتی که مرتکب شدید، گرفتار لعنت و خواری شدید و حرارت آتش افروخته را خواهید چشید.

۶۳. نبرد و شهادت امام حسین(ع)

شهادت امام حسین(ع) رهبر نهضت کربلا، اوج ماتم و جانسوزی این واقعه است. امام قبل از رفتن به میدان، وصایا و میراث پیامبر(ص) را به امام بعدی، یعنی امام سجاد تحویل داد و سپس فرمود: پسرم، بر حق استوار باش، هر چند تلخ باشد؛ و نیز فرمود: پسرم، بپرهیز از ستم بر کسی که یاوری جز خدا ندارد.

سپس با پوشیدن لباسی که جای جای آن را شکافته بود، با زنان(اهل بیت) وداع کرد. آنگاه در برابر لشکر دشمن قرار گرفت و خطبه ای خواند:«یا اَهْلَ الْکُوفَةِ! قُبْحَا لَکُم وَ تَرْحَا، بُؤ سَا لَکُم وَ تَعْسَا، اسْتَصْرَخْتُمُونا والِهینَ...»

اَی بر شما ای کوفیان ! زشت باد کارتان ! ما را به یاری فرا خواندید، چون نزد شما آمدیم و ندایتان را پاسخ گفتیم ، همان شمشیرها را که با ما هم قسم بود، به روی ما کشیدید...

سپس امام فریاد زد: آیا حمایت کننده ای هست که از حرم رسول خدا حمایت کند؟ در این هنگام صدای زنان به فریاد بلند شد. امام به در خیمه آمد و فرمود: آن طفل(علی) را بیاورید تا با او وداع کنم.

۶٤. شهادت طفل شیرخوار امام حسین(ع)

امام هنگام وادع با طفل خویش، آن را بوسید و فرمود: وای بر این مردم اگر دشمن آنان، جدت[پیامبر] باشد. پس در همان حال که کودک در دامان حضرت بود، حرملة بن کاهل اسدی، تیری به آن کودک زد و او را در دامن پدر به شهادت رساند.

امام با دست خود خون ها را گرفت تا دستش پر شد و سپس به طرف آسمان پاشید و فرمود: «آنچه برای من پیش آمده است، آسان است؛ چون خدا آن را می بیند».

«خدایا خود، بین ما و قومی که ما را دعوت کردند تا یاری مان کنند، اما ما را کشتند، حکم کن».

امام باقر(ع) فرمود: حتی یک قطره از آن بر زمین نیفتاد.

آنگاه با غلاف شمشیر خود، قبری برای او حفر کرد و خون را به تمام بدن طفل مالید و او را دفن کرد.

٦٥.آغاز مبارزه امام و یاری خواستن او

امام حسین(ع)[پس از دفن طفل شیرخوار] برخاست و بر اسبش سوار شد و در برابر آن قوم ایستاد و خطبه ای خواند و سپس در حالی که شمشیرش را در دست گرفته بود و آهنگ شهادت داشت، فرمود:

«من فرزند علی، آن مرد والا از خاندان هاشم هستم، هر گاه فخر کنم ، همین افتخار مرا بس است. جدم رسول خدا، بهترین انسان از گذشتگان است و ما چراغ فروزان خدا میان مردم هستیم.

مادرم فاطمه است از دودمان احمد، و عمویم که صاحب دوبال(در بهشت) است.

ما اختیار داران حوض کوثر هستیم که دوستدارانمان را با جام رسول خدا سیراب می کنیم و این امر قابل انکار نیست.

پیروان ما میان مردم، بهترین پیروان هستند و دشمنانمان روز قیامت زیان می کنند».

آن گاه امام، دشمنان را به مبارزه طلبید، پیوسته هر کس از جنگاوران نامدار دشمن که به او نزدیک می شد، از دم تیغ می گذارند و گروه بسیاری را به هلاکت رساند. تا آنکه دشمن بین امام و خیمه گاه حایل شد و به سوی خیمه های امام رفتند. امام بر سر آنان فریاد کشید:

وَيْحَكُمْ يَا شيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ

وای بر شما ای پیروان خاندان ابوسفیان، اگر دین ندارید و از رستاخیز نمی ترسید، پس[حداقل] در کار دنیاتان آزاده باشید.

٦٦.شهادت عبدالله بن الحسن

عبدالله بن حسن که نوجوانی نا بالغ بود از پیش زنان بیرون آمد. زینب (س) خود را به او رساند تا او را نگه دارد. امام حسین(ع) به خواهرش فرمود: خواهرم او را نگه دار. عبدالله نپذیرفت و به شدت مقاومت کرد و گفت: «به خدا، از عمویم جدا نمی شوم». ابجر بن کعب با شمشیر به طرف امام حمله کرد. آن نوجوان گفت: «ای ناپاک، عمویم را می کشی؟». ابجر شمشیری [به سوی حسین] زد و عبدالله دستش را مقابل آن گرفت و دستش جدا گردید و از پوست آویزان شد. عبدالله صدا زد: ای مادر. امام حسین(ع) او را در آغوش کشید و فرمود: ای برادر زاده، بر آنچه پیش آمد، صبر کن و امید خیر از سوی خدا داشته باش. خداوند تو را به پدران شایسته ات، به رسول خدا(ص)، علی بن ابی طالب(ع)، حمزه ، جعفر و حسن بن علی(ع) ملحق کند.

سپس امام حسین (ع) دستش را به آسمان بلند کرد و فرمود:

«خدایا،باران آسمانت را از آنان باز دار و آنان را از برکات زمین محروم کن. خداوندا، اگر آنان را تا مدتی (از نعمت هایت) برخوردار کردی، در میانشان تفرقه و جدایی بینداز و آنها را پراکنده قرار بده و همیشه حاکمان را از آنان ناخشنود ساز . چرا که آنان ما را دعوت کردند تا یاریمان کنند، امام بر ما ستم روا داشته و ما را کشتند».

٦٧. شهادت امام حسین(ع)

امام حسین(ع) آن قدر جنگید تا آنکه پیکر پاکش ده ها زخم برداشت و در حالی که از نبرد، ناتوان شده بود، ایستاد تا اندکی بیاساید. در همان حال، سنگی آمد و بر پیشانی امام اصابت کرد و خون از پیشانی اش جاری گشت. گوشه جامه را بر گرفت تا با آن، خون از پیشانی اش پاک کند که تیر سه شعبه زهر آگینی آمد و در قلب حضرت جای گرفت. امام حسین(ع) فرمود: بسم الله و بالله و علی ملّة رسول الله.

آنگاه سر به آسمان بلند کرد و فرمود: خداوندا، تو می دانی که اینان کسی را می کشند که در روی زمین، جز او پسر پیغمبری نیست. سپس تیر را گرفت و پشت بیرون کشید.خون بسیاری جاری شد. آن حضرت دست خود را روی زخم گذاشت، چون پر از خون شد، به طرف آسمان پاشید؛ حتی یک قطره هم بر نگشت.

سپس بار دیگر دست روی زخم گذاشت، چون پر شد، آن را به محاسنش کشید و فرمود: به خدا سوگند، این گونه خون آلود خواهم بود تا جدم محمد را دیدار کنم. خدایا تو می بینی که با فرزند پیامبرت چه رفتار می شود...